

بود خنی نیزه ام که یکیش
 که هم مهره ای زهره در دگر کش
 بود مهره ای بس کتی مراد
 دهر زهر کش از تیغ ترک باگر
 بود صبا که منزل گزین سپاه
 نه چون بماند لایح با کیمه
 کجایم که دار گذر جو روم
 به در او در صوم و نینج هموم
 سخن بسنو از گفت می کج
 با نیزه صابر استن از نیزه از کج
 کجایم باره کید کجای
 مگر ترک از جویان فرخ
 غول سوزن لب در جواب
 بگفته بی حرفه تا صواب
 بهایم و افغان کج
 بنوعی برون از سالار روم
 که از صولت و بیت آن کرده
 فریخت از رخ و آنچه نکرده
 شناسم سدره استراحت صده
 چه شیر بر سوراخ هو کله
 کرض بگویم سرب هم غم
 نه در صص افلیک کیت کم
 به ستم تا اسبان بلند
 که کرده ارد بخم کند

در کله

خرس که آید از قصاص روم
 نفس آسین تریز یک سوم
 بسیم از شکایت بر زهر نایب
 امانه جو شنبه از اسباب
 ز روم سینه چند نام سک
 که کاه از لنگ در صوان لزله
 نس کنان نصح حکایت هم
 نمود از ریح دهن لعل در
 فدا که میکند از لیس زین
 که زهر بر سینه بکلیب قد
 که خطا برسی نمود ز خوشتر
 و باطنش بود از لیس بر خوشتر
 میان بست ترک قیاف هم
 چون یزدور و قیاف روم
 بکیند و در خوش آمد جان
 فدا سر کلاه مغان
 بروم ایجان آس بر زلفت
 که بر اسنان شیخ طوی رخت
 چنان سدل بر نو کج بیط
 که سدل نشاندش بهر محیط
 سوره رفت آن محیط کینز
 که بر لوی سده موج لنگه بر
 تیز تر کنگه ز کله نام کیر
 بز کله نو بارگاه حیر